حافظ شناسی آیا حافظ از ابن عربی متأثر است؟

امین، سید حسن

در ویژه نامه‏ی مولوی ماهنامه‏ی حافظ در مقاله‏یی با عنوان‏ «مولوی و اصالت عرفانی ایرانی‏اش»از پیوند فکری میان مولوی و ابن عربی سخن گفتیم و به این نتیجه رسیدیم که ابن عربی تأثیر چشم گیری بر مولوی نداشته است و این دو عارف بزرگ هریک‏ مجموعه‏ی فلسفی/عرفانی مستقل خود را داشته‏اند،بلکه ابن عربی‏ دارای یک منظومه‏ی فکری منظم فلسفی مستقل است؛درحالی‏که‏ یک چنان منظومه‏ی فراگیر فلسفی یا مکتب عرفانی را در شعر و نثر مولوی(و به طریق اولی در غرل حافظ)نمی‏توان یافت.(ر.ک. حافظ،شماره‏ی دهم،دی 1383،صص 17-25)

در مقاله‏ی حاضر برآنیم تا در باب تأثیر پذیری احتمالی حافظ از ابن عربی سخن بگوییم.

دلایل،شواهد و قراین زیر را برای تأثیر پذیری حافظ از ابن عربی‏ می‏توان ارائه داد:

اولا،حافظ مردی درس خوانده بوده است و به قول مشهور،در فلسفه و کلام،شاگرد سید میر شریف جرجانی بوده و مضامین مرتبط با فلسفه و عرفان در شعر او فراوان است؛بلکه اهل اندیشیدن و تفلسف‏ است،چنان‏که خود گفته است:

کس چو حافظ نگشود از رخ«اندیشه»نقاب‏ تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

با توجه به این نکته که ابن عربی،برترین چهره‏ی عرفان نظری در عصر حافظ بوده است،بی‏گمان حافظ از نام و نشان وافکار و آثار مکتوب او مستقیما آگاهی داشته است.

ثانیا،حافظ به یقین از افکار ابن عربی،غیر مستقیم هم مطلع بوده‏ است،چنان‏که حافظ را با اشعار فخر الدین عراقی صاحب لمعات که آن‏ کتاب عراقی،مسموعات خود آن شاعر عارف از صدر الدین قونوی‏ (شاگرد و ربیب ابن عربی)ست،اعتنا و توجه خاص بود.

ثالثا،شواهد این آگاهی‏های مستقیم و غیر مستقیم حافظ از مکتب‏ ابن عربی را در این ابیات می‏توان دید:

الف-

بی‏خود از شعشعه‏ی پرتو ذاتم کردند/ باده از جام تجلّی‏ صفاتم دادند

ب-

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت/ آفرین بر نظر پاک‏ خطا پوشش باد

ج-

گر پیر مغان مر شد ما شد چه تفاوت؟/ در هیچ سری نیست که‏ سرّی ز خدا نیست

رابعا،از جهت محتوایی،اندیشه‏ی حافظ با تفکرات«وحدت‏ وجود»ی ابن عربی که می‏گوید:«سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها»،بسیار نزدیک است.یعنی حافظ می‏گوید:«جهان و کار جهان، جمله هیچ در هیچ است»و ابن عربی هم در فصوص می‏گوید:«دائما الکون خیال»یعنی جز ذات حق،وجود عالم همه خیال واهی‏ست.

هم‏چنین،باز در همین بحث وحدت وجود می‏گوید:

حسن روی تو به‏ یک جلوه که در آینه کرد/ این همه نقش در آیینه‏ی اوهام افتاد.

باز از یک سوی،حافظ،عشق را بر عقل مقدم می‏دارد و این همان است که‏ ابن عربی از باب تقدّم و افضلیت کشف و شهود بر استدلال عقلی و فهم‏ منطقی و فلسفی می‏گوید.از سوی دیگر،حافظ پیر مغان و باده فروش‏ را رهبر خویش می‏داند و این همان«اهل اللّه»یا«انسان کامل»است‏ که ابن عربی از او سخن می‏راند.حافظ می‏گوید که:«

سرّ خدا که‏ سالک عارف به کس نگفت/ در حیرتم که باده فروش از کجا شنید؟»

ابن عربی هم،بالاترین مرتبه‏ی شناخت را که فوق شناخت عقلی و الهام ذوقی یعنی طوری فوق طور عقل است،«دانش اسرار»و«علم‏ الهی»می‏داند.باز،هم‏چنان که حافظ از:فقیه و زاهد و شیخ خانقاه‏ و...می‏نالد،ابن عربی هم«علمای رسوم»را می‏کوبد و آنان را نکوهش می‏کند.

در برابر این شواهد،قول قوی‏تر آن است که آگاهی حافظ از افکار و اندیشه‏های ابن عربی و اتباع او،به معنی تأثیر پذیری کامل یا حتا ناقص او از ابن عربی نیست،زیرا:

1-«تصوف عاشقانه»(مکتب عطار،مولوی و حافظ)،در مقابل‏ «تصوف زاهدانه»(مکتب ابن عربی و ابن فارض)است و این تفکیک‏ قابل انکار نیست؛چنان‏که خود حافظ هم گفته است:

زاهد غرور داشت،سلامت نبرد راه/ رند از ره نیاز به دار السلام‏ رفت

2-ماباید عرفان نظری/فلسفی ابن عربی را از عرفان شاعرانه و عاشقانه‏ی حافظ(و مولوی)تفکیک کنیم.اهل فلسفه و عرفان‏ نظری،عرفان را در فتوحات و فصوص ابن عربی می‏جویند و اهل‏ عرفان شاعرانه آن را در آثار سنایی،عطار،مولوی و بعدها حافظ دنبال‏ می‏کنند.مکتب عرفانی ابن عربی دارای کلیات و مبانی و مبادی خاص‏ خود است،ولی حافظ،به قول علمای دینی،«مبنایی»با مسائل برخورد نمی‏کند.

3-حافظ اعتقادی به«تقریر و بیان»فلسفی«عشق»یا«تحقیق» چرایی و چیستی«وجود»ندارد و شاید خطاب به پیروان ابن عربی‏ می‏گوید:

الف-

ای آن‏که به تقریر و بیان دم زنی از عشق/ ما با تو نداریم‏ سخن،خیر و سلامت

ب-

وجود ما معمایی‏ست حافظ/ که تحقیقش فسون است و فسانه

ج-

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز فتاد در سر حافظ،هوای میخانه

د-

از قیل و قال مدرسه،حالی،دلم گرفت‏ یک چند نیز،خدمت معشوق و می کنم

هـ-

جز فلاطون خم نشین شراب‏ سرّ حکمت به ما که گوید باز

4-اساسا در غزل‏های حافظ، اصطلاحات خاص ابن عربی قابل ارائه نیست؛ درحالی‏که اشعار فخر الدین عراقی، عبد الرحمن جامی یا محمد شیرین مغربی و دیگران از این اصطلاحات ابن عربی وار پر است و ما در بحث«وحدت وجود»در شماره‏ی 38 نمونه‏هایی از آن‏ها را ارائه‏ دادیم.هم‏چنین لوایح جامی،نقد نصوص‏ او و اشعة اللمعات او یا غزلیات محمد شیرین مغربی نشان می‏دهد که این دسته از شاعران عارف و متصوّف ایرانی تفکر عرفانی‏ خود را از ابن عربی برگرفته و شارح افکار عرفانی ابن عربی‏اند؛مثلا شاه نعمت اللّه ولی‏ از معاصران حافظ،در وصف فصوص‏ ابن عربی تصحیح دارد که:کلمات فصوص‏ بر دل ما/چون نگین در مقام خود بنشست؛ درحالی‏که غزلیات حافظ چنین تأثیری از ابن عربی ندارد؛بلکه جامی در این‏که حافظ واقعا یک عارف به معنای دقیق کلمه باشد و صد در صد عارفانه زیسته باشد،تشکیک و تردید می‏کند و در نفحات او را در طبقات‏ عرفا ذکر نمی‏کند.لذا باید گفت که:

الف-بعضی مضامین عرفانی مانند تجلی خالق که همه‏ی پدیده‏های جهان را جلوه‏های خارجی حق و خلقت عالم را محصول و معلول تجلی ذات الهی در اعیان‏ خلقت می‏داند،یا تفسیر آیه‏ی امانت به‏ عشق الهی و ربط خالق و مخلوق از طریق‏ عشق و بقاء و ارتقاء روح،و نیز تقدّم عشق و ذوق بر عقل یا مخالفت با اصحاب رسوم و موافقت با اهل اللّه و ارباب قلوب از مشترکات تفکر حافظ با اتباع ابن عربی‏ست، ولی سر هم رفته،آثار و اشعار حافظ حاکی‏ست که تأثیر ابن عربی در حافظ بسیار اندک است و از حدّ آشنایی یک اندیشمند عصر حافظ با اندیشه‏های مؤسس عرفان‏ نظری درنمی‏گذرد.برخی از معاصران که‏ گاه دعوی یافتن رگه‏هایی از تأثیر ابن عربی‏ در حافظ کرده‏اند،قیاس‏های بسیار دور و بیگانه از هم را لحاظ نموده‏اند که قابل اعتنا نیست.

البته آثار ابن عربی از طریق شاگردان‏ صدر قونوی در جهان ایرانی،به‏طور فوق العاده‏ای بر جریان فکری عرفانی/ فلسفی ایران تأثیر گذاشت،یعنی فصوص و فتوحات مکّیه‏ی ابن عربی مهم‏ترین‏ کتاب‏های عرفان نظری در ایران قرن هشتم‏ شناخته شد؛اما حافظ به«مبانی»ابن عربی‏ که فصل الخطاب و التزامی نداشت.او«تقریر و بیان»یا«تحقیق»این متخصصان عرفان‏ نظری را نیز نوعی جزم اندیشی می‏شناخت و خود در عالم«حیرت»،بین ایمان و کفر یا یقین و شک،رندانه راهی به سلامت‏ می‏جست که از حوزه‏ی همه‏ی مذاهب و مکاتب موجود(اعم از کلامی،فلسفی، عرفانی و خانقاهی)بیرون بود:

چیست این سقف بلند ساده‏ی بسیار نقش‏ زین معمّا،هیچ دانا در جهان آگاه نیست

تفاوت عمده‏ی حافظ با ابن عربی و هم‏چنین مولوی،در همین است که‏ ابن عربی(براساس مبانی فلسفی/ عرفانی‏اش)و مولوی(براساس یقین باطنی‏ و مجذوبیت عارفانه‏اش)در صحت و اصالت‏ اعتقادات خود،هیچ تردیدی ندارد،اما حافظ پس از گذراندن مدارج و مراحل آغازین‏ سلوک معنوی‏اش،به مرتبه‏ی حیرت و تشکیک می‏رسد:

در کارخانه‏یی که ره عقل و فضل نیست‏ فهم ضعیف رای فضولی چرا کند عاقلان نقطه‏ی پرگار وجودند ولی‏ عشق داند که در این دایره سرگردانند

در تایید همین عدم تأثیر مکاتب فلسفی‏ و عرفانی رسمی بر حافظ،دکتر منوچهر مرتضوی می‏گوید:«تصور تأثیر و اقتباس‏ عارفانی چون مولوی،حافظ،عطار و...از عقاید اشراقی افلاطونیان جدید....حاکی از عدم درک حقیقت و لبّ افکار این رندان‏ عالم سوز...است...اگر ذوق و قدرت تأثیر و درک روحی محققان مغرب زمین اجازه‏ می‏داد عرفان عاشقانه‏ی ایرانی را چنان‏که‏ هست در افکار و آثار عرفای بزرگ‏ آتشین کلام و گرم نفس ایرانی چون مولانا آتشین کلام و گرم نفس ایرانی چون مولانا جلال الدین بلخی و خواجه‏ی شیراز که‏ افکارشان فوق کلیه‏ی مذاهب و مکاتب و عقاید کلاسیک سیر می‏کند....مطالعه کنند، هرگز انصافشان اجازه نمی‏داد این همه نور و شعله و آتش را با این فلسفه و آن مکتب‏ هم پایه گذراند و ریشه‏یی جز درد عشق و سوز درون و صفای دل و تموّج اندیشه برای‏ آن بجویند».(مکتب حافظ،صص 332-333)

حافظ با همین«تموّج اندیشه»اش‏ «رندانه»به نتایج فلسفی/عرفانی/اخلاقی‏ /اجتماعی/انسانی عمیق و دقیق و انسانی‏ خاص می‏رسد که این نتیجه‏گیری‏های او شاید از جهت ارزش عینی از عرفان نظری‏ ابن عربی هم برتر باشد،زیرا حافظ،عرفان‏ خود را آزموده و زیسته است و براساس‏ اندیشه‏ی فردی خویش به آن نتیجه رسیده‏ است.در عین حال و روی هم رفته،حافظ دارای یک مجموعه‏ی فکری و سیستم‏ جهان بینی فلسفی قابل مقایسه با ابن عربی‏ نیست.به این لحاظ،وجود بعضی از ادراکات‏ مشترک بین ابن عربی و حافظ،فقط به این‏ دلیل است که این هر دو متفکر از مشترکاتی‏ در جهان بینی خود برخوردارند،اما وجود این‏ وجوه اشتراک به هیچ وجه به معنی تأثیر و تأثر نیست.تأثیر پذیری مستلزم اثبات جزییاتی در آثار موثر و متأثر است که دقیقا قابل انطباق‏ باشند.این انطباق جزییات در آثار ابن عربی و شعر حافظ دیده نمی‏شود.